

سلوک فراموش شده، بازار

هرچند از ابتدای پیروزی انقلاب، وجود دیدگاه‌های گوناگون در صحنه سیاسی ایران همواره زمینه ساز حضور گروه‌های مختلف سیاسی در جامعه بوده است و هرچند علیرغم فروکش کردن رودرویی‌های مسلحانه اوایل دهه ۱۳۶۰ و نیز اعمال محدودیت‌های شدید سیاسی در دوران جنگ، جامعه سیاسی ایران هیچگاه به آن وحدت و یکدستی‌ای که در گفتار مسئولان حکومتی اش شنیده می‌شد، دست نیافت؛ اما هیچ زمان نیز همانند دوره اخیر تا بدین حد شاهد آشکار شدن تمایزهای سیاسی گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی در جامعه نبوده ایم. پایان یافتن جنگ، رحلت امام (ره) و فوریت الزام بازسازی اقتصادی کشور ایجاب می‌کرد که عمل سیاسی بر زمینه قانونی به عنوان تنها راه ممکن برای همراهی و همزیستی این گرایش‌های مختلف برگزیده شود. اگرچه عواملی همچون توجه یک سو به مسائل اقتصادی، ضعف چپ اسلامی در تبیین همبستگی‌های جدید و همچنین برخورد غیر سیاسی نیروهای راست که نقد و ارزیابی دولت موسوی را به جنگی تن به تن با نیروهای اکثریت مجلس سوم تبدیل کرد، همه و همه باعث شدند تا بر تمایزهایی دموکراتیک نیروهای حاضر در صحنه سربوش گذاشته شود، اما از همان آغاز کار روشن بود که حاصل چنین رویکردی، یعنی حاصل عمل بر زمینه قانونی، آشکار شدن بیش از پیش تناقض‌هایی است در قانون اساسی که از جمله در تفسیرهای گروه‌های مختلف از آن بازتاب می‌یابد. در آخر نیز، علیرغم عملکرد آن عوامل بازدارنده

و سرپوش‌هایی که بر واقع امر گذاشته می‌شد، دیدیم که هم صف آرای نیروهای سیاسی در انتخابات دوم خرداد و هم گزینش اکثریت بالایی از مردم بر اساس معیارهایی صورت گرفت که تا پیش از آن در شکل دادن به صحنه سیاسی کشور چندان محلی از اعراب نداشتند.

اینک، با پیش کشیدن مجدد مسئله بازسازی قانونی دولت و طرح آن به عنوان مهم ترین اولویت برنامه های اجرایی کشور، این تمایز یافتگی سرعت بیشتر وجهت مشخص تری یافته است. در عین حال، پیشبرد برنامه بازسازی قانونی دولت که در شعارهای تقویت جامعه مدنی، قانون گرایی و اجرای کامل قانون اساسی متبلور گشته است، ایجاب می کند که در زمینه بسیاری از مقولات و مفاهیم سیاسی رایج در دو دهه اخیر، همچون «مخالف سیاسی» و «مخالف قانونی»، بازبینی ای جدی صورت گیرد. عملکرد دولت در ۱۸ ماه گذشته و تحرکات سایر گروه ها حاکی از آن است که بدست آمدن درک صحیحی از این مقولات و شناخت عملکرد نیروهای سیاسی ای که مصادیق آنها به شمار می روند، یکی از شرایط اصلی موفقیت دولتی است که با انتخابات دوم خرداد و با شعارهای مذکور، وظیفه پیشبرد امور اجرایی کشور را عهده دار شده است.

یکی از مشکلات مهم دولتی که پس از انتخابات دوم خرداد امور اجرایی کشور را در دست گرفته است، آن است که مجموعه کسانی که در مقام مخالفت با وی برآمده و به انحای مختلف این اختلاف را به منصفه ظهور می رسانند، دست به اقداماتی می زنند که گویی تنها هدف از آنها ایجاد مانع در برابر دولت است. یعنی، عملاً، دولت با گروه هایی از مخالفان روبروست که حتی اگر ارتباط تشکیلاتی نیز میان آنها نباشد، به این دلیل که هیچ کدامشان یک برنامه سیاسی روشن و اهداف مشخص و بازگو شده ای ندارند که بتواند برنامه ای را در مقابل برنامه دولت به مردم عرضه کند، همسو و هم نظر به شمار آمده، تحرکات هر کدام به حساب کل مجموعه گذاشته می شود. امروز تحرکاتی همچون استیضاح وزیر کشور در مجلس، مخالفت با سیاست خارجی دولت - که با هدف تنش زدایی در ارتباط با کشورهای غربی سعی دارد بحث گفت و گوی تمدن ها را جایگزین بحث رودرویی تمدن ها بکند-، انواع و اقسام انتقادهایی که به راه حل های دولت برای رفع کسری بودجه می شود - انتقادهایی که بعضاً بجای و قابل تأمل هستند-، حذف کاندیداهای نزدیک به دولت در انتخابات خبرگان و حتی حملات خیابانی به طرفداران دولت و اعضای آن در معابر همه و همه علیرغم تفاوت های عمیق در شکل و در محتوا، در زمره اجزای یک مجموعه واحد به حساب می آیند که فقط می توان یک هدف برایشان متصور بود و آن، تضعیف دولت منتخب انتخابات دوم خرداد است. در حالی که چنین به نظر می رسد که سرمنشأ هر یک از این تحرکات، محرک های متفاوتی داشته است. اگر این تفاوت ها فرصت و مهلت بروز نمی یابد، از جمله به این دلیل است که مسئولان اجرایی کشور نتوانسته اند در یک سال و نیم اخیر با طرح سیاست هایی مناسب، اجزای مختلف این مخالفان را از یکدیگر تمیز داده، آن بخشی را که مایل به ساماندهی فعالیت هایش در چارچوبی قانونی است، از بخشی دیگر که

ابایی در دست زدن به اقدامات فراسر قانون ندارد، متمایز سازند.

روشن است که اولین نتیجه همسویی مورد بحث، کاهش اعتبار خود همین مجموعه نامتجانس است و به همین دلیل نیز اثر سو آن بر محبوبیت دولت کم می باشد. اما به دلایل عدیده، این همسویی می تواند آثار سو غیر مستقیمی نیز در بر داشته باشد و روند اصلاحاتی را که دولت در پیش گرفته است، کند و چه بسا منحرف سازد. به این اعتبار، در صورتی که نیروهای طرفدار دولت نتوانند در میان نیروهای مختلفی که این مجموعه نامتجانس را تشکیل می دهند، تمایزی به سود قانون گرای و سیاست مدارا ایجاد کنند، بعید نیست که این نیروها با تکیه بر زمینه مساعدی که مشکلات اقتصادی رو در روی دولت قرار داده است، دولت را به یک عقب نشینی جدی در حوزه مهم ترین اصلاحاتی که وعده اش را داده است یعنی توسعه سیاسی و فرهنگی کشور، وادار سازند. علاوه بر این، هم دولت را از نعمت برخورداری از یک مخالف قانونی محروم کرده، هم بر مجموعه فضای سیاسی تأثیر منفی بگذارند و از این طریق نیز توسعه سیاسی کشور را بیش از پیش به تأخیر بیندازند.

به نظر می رسد، این واقعیت که ضررهای عملکرد مخالفان دولت، یعنی بی برنامگی آنها و نیز استفاده همزمان آن ها از تمامی ابزارهای فشار، در وهله اول متوجه خود همین مخالفان است، نیروهای طرفدار دولت را به این نتیجه رسانده که بهترین راه مقابله با این پدیده، همانا رها کردن کل این مجموعه است به حال خود، تا به دلیل عدم تجانس اجزای تشکیل دهنده و نیز بی برنامگی اش، هر روز بیش از روز پیش از توانایی اش در بسیج مردمی کاسته شده و خود به خود از تأثیرگذاری بر صحنه سیاسی غافل بماند. از این طریق، نیروهای طرفدار دولت خواهند توانست بدون دغدغه خاطر و فارغ از مخالفتی در خور، برنامه های خویش را پیش برده و اهداف اعلام شده در برنامه انتخاباتی سید محمد حاتمی را به اجرا بگذارند. شاید به دلیل یک چنین ارزیابی ای است که برای مقابله با تحرکات فزاینده مخالفان، نیروهای طرفدار دولت فقط به اتخاذ دو روش اکتفا کرده اند. اتخاذ سیاست های فعال تبلیغی در جهت تأکید بر قانون اساسی به عنوان زمینه مشارکت عمومی همراه با تشویق عموم به پذیرفتن ارزش هایی همچون مدارا و قانون گرایی و . . . که یکی از این روش هاست و دیگری بسیج گروه های دانشجویی برای افشای عملکرد مخالفان به عنوان روش دوم. مسلماً این روش ها بجاست و کمترین اثر مثبت روش اول، یعنی فعالیت های تبلیغی-تشویقی، مطمئن ساختن عموم مردم از پابندی دولت به برنامه های اعلام شده اش پیش از انتخابات دوم خرداد است و مهم ترین تأثیر روش دوم، یعنی بسیج نیروهای دانشجویی نیز یادآوری پشتوانه و اقتدار مردمی دولت است به مخالفان. با این حال، این هر دو روش از نقطه ضعفی اساسی برخوردار هستند. زیرا، نه فقط کمکی به تمایزیابی مخالفان دولت نمی کنند، بلکه آنان را بیش از پیش به همسویی و اتحاد در عمل سوق می دهند. یعنی امکان تفاوت گذاری میان سره و ناسره را مشکل تر از پیش می سازد. در واقع و علیرغم آن که روش های اتخاذ شده توسط طرفداران دولت از شکل و محتوایی دموکراتیک برخوردار است، از آنجا که

هیچ یک از این دو روش تفاوتی میان مخاطبان خویش قائل نمی شوند، خود به عملی در جهت تقویت و انسجام همبستگی مخالفان تبدیل شده و در واقع، هم از توان برخورد دولت با تحرکات فراسر قانون می کاهد و هم دولت و جامعه را از نعمت برخورداری از مخالفانی که چارچوب قانون را برای ابراز مخالفت و ابراز انتقادات خود می پذیرند، محروم می دارد. به عبارت دیگر، هر چند راه حل هایی که طرفداران دولت در یک سال و نیم گذشته پیش گرفته اند سهل ترین خود باشد، اما از آنجا که با برنامه تأسیس جامعه ای مدنی و خواناترین شکل سیاسی آن، یعنی دموکراسی، سازگار نیست، نمی توانند بار را به سر منزل مقصود و کار را به نتیجه مطلوب برسانند.

از این رو، نیروهای طرفدار دولت می بایست به طراحی سیاست هایی همت گمارند که هدف اصلیش آشکار کردن تفاوت هایی اساسی است که میان عناصر تشکیل دهنده مخالفان دولت وجود دارد. حاصل چنین خط مشی ای می تواند آن باشد که آن بخشی از مخالفان که می خواهند و می توانند چارچوب های قانونی را برای فعالیت خویش بپذیرند، مساعی خویش را در جهت تبیین یک برنامه سیاسی به کار گیرند و به عوض استفاده از هر نوع ابزاری برای مقابله با برنامه های دولت، به رقابت سالم با آن بپردازند. و در ادامه نیز به واسطه سیاست های اتخاذ شده توسط طرفداران دولت، نفع خود را در مشخص ساختن ویژگی های خود ببینند و در عمل، خویش را از مخالفانی که هدفی جز تضعیف دولت ندارند و در استفاده از هیچ ابزاری برای رسیدن به این هدف کوتاهی نمی کنند، متمایز سازند.

رسیدن به استنباطی صحیح از چگونگی پدید آمدن یک چنین مجموعه نامتجانسی از مخالفان و درک اهمیت دموکراتیک دخالت و کمک به تمایز یابی عناصر تشکیل دهنده این مجموعه، از جمله مقدمات لازم برای طراحی سیاستی است که طرفداران دولت می توانند با هدف تأثیر گذاری در ساماندهی مخالفان خویش، اتخاذ کنند.

در مقاله حاضر نخست به اهمیت وجود و فعالیت مخالفان قانونی در تأسیس جامعه مدنی اشاره خواهیم کرد و سپس به زمینه های شکل گیری جمع نامتجانسی خواهیم پرداخت که امروز در نقش مخالف قانونی دولت ایفای نقش می نمایند. با طرح این دو بحث، شاید بتوان به چارچوب سیاست هایی دست یافت که به طرفداران دولت اجازه دهد با تمایز یابی مخالفان خود، از همراهی و مشارکت برخی از آن ها، برای توسعه سیاسی جامعه بهره مند گردد و با به انزوا کشاندن برخی دیگر از آنها، از تأثیر مخربشان بر فضای سیاسی بکاهد.

دموکراسی و دگراندیشی

اینکه برقراری دموکراسی در گرو پدید آمدن سازمان هایی سیاسی است که هر یک بخش وسیعی از مردم را نمایندگی می کنند اما همگی چارچوب دموکراتیک را برای حل و فصل مسائل سیاسی

کشور می پذیرند و از آن پاسداری می کنند، ایجاب می کند که هر یک از سازمان ها، همانقدر که برای سر و سامان دادن به برنامه های خود و متشکل کردن هواداران خویش تلاش می کنند، به همان میزان نیز نگران وضعیت گروه های دیگری باشند که در سامان یابی فضای سیاسی نقشی مؤثر ایفا می کنند. به عبارت دیگر، استقرار و استمرار دموکراسی به پدید آمدن یک گروه سیاسی که چارچوب قانونی و قواعد بازی دموکراتیک را پذیرفته است، منحصر نمی باشد، بلکه دستکم به حضور فعال دو گروه مخالف که در یک چنین چارچوبی فعالیت می کنند، نیازمند است.

تأکید رئیس جمهور و دولت منتخب انتخابات دوم خرداد بر قانون گرایی و همچنین اصرار وی بر ساماندهی کل برنامه های کشور بر زمینه قانونی، خود بهترین شاهد بر این واقعیت است که در دو دهه اخیر قدرت سیاسی چندان بر زمینه قانونی عمل نمی کرده است. در دو دهه گذشته، هر گروه و گرایشی عمدتاً با بسیج طرفداران خود می توانست خارج از هر چارچوب قانونی اعمال نظر کند. امروز آن بخشی از نیروهای سیاسی کشور که پشتیبانی از برنامه سیاسی دولت خاتمی را هدف قرار داده اند، به اهمیت فعالیت در چارچوب قانون و لزوم گسترش مدارا پی برده اند و رجوع به آراء مردم را به عنوان مهم ترین منبع مشروعیت تلقی کرده اند؛ یعنی دموکراتیسم را در زمره اهداف سیاسی خود قرار داده اند. و درست به همین دلیل است که فقدان آن گروه دیگری که او نیز علیرغم مخالفت با برنامه های دولت، چارچوب دموکراتیک را برای سر و سامان دادن به برنامه های خود برگزیند، بیش از پیش آشکار گشته است.



در واقع، در سال های اخیر و به واسطه آزمون هایی همچون انتخابات دوره های چهارم و پنجم مجلس و نیز انتخابات دومین مجلس خبرگان، بسیاری از نیروهای سیاسی مذهبی در کشور به اهمیت آزادی انتخابات و رعایت حقوق سیاسی همه شهروندان پی برده و مفاهیمی چون مدارا، همزیستی و دموکراسی در گفتار سیاسی آنان مقام غیرقابل انکاری را اشغال کرده است. اما به نظر می رسد که جنبه اساسی و مهم دموکراسی که همین جنبه دگراندیشانه آن باشد، هنوز آن چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است. عدم توجه به این جنبه از موضوع، هم در ارتباط با نیروهای کشورمدار دیده می شود و هم در رابطه ای که نیروهای دین مدار با یکدیگر برقرار می کنند. البته در هر یک از این دو حوزه، عدم توجه به جنبه دگراندیشانه دموکراسی، منشأها و زمینه های رشد مختلفی دارد.

در ارتباط با گروه اول، بی توجهی به جنبه دگراندیشانه دموکراسی، در ناتوانی نیروهای سیاسی موجود در ایجاد فضایی قانونی برای فعالیت نیروهای سیاسی کشورمدار متبلور می شود. ریشه های ذهنی این طرز برخورد به ایدئولوژی های غالب بر سازمان های سیاسی ایران پیش از انقلاب و عملکرد این نیروها در سال های اول انقلاب بر می گردد. عوارض آن نیز در بکارگیری مفاهیمی همچون خودی و غیرخودی برای تقسیم بندی نیروهای سیاسی کشور، پیگیری تاریخ و تاریخچه گروه های سیاسی به عوض سنجش برنامه ها و دیدگاه های آنان برای ارزیابی نیروها و دست آخر، تکیه بر منابع نظری و ارزشی به عوض تأکید بر وحدت اهداف و ابزار مداخله سیاسی برای تأسیس احزاب و سازمان های سیاسی گسترده مشاهده می شود.^۱ ضعفی که در زمینه عنایت به جنبه دگراندیشانه دموکراسی و الزامات تأسیس جامعه مدنی در روابط موجود میان خود نیروهای دین مدار مشاهده می شود، منشأ دیگری دارد. خاستگاه این بی توجهی را باید در اندیشه و عملکرد سیاست های اقتصادی «چپ اسلامی» و دیدگاه های حاکم بر آن در دهه اول پس از پیروزی انقلاب جستجو کرد. اندیشه ای ملهم از نوعی اقتصادگرایی رایج در میان نیروهای اپوزیسیون ایران پیش از انقلاب آن نیز با تکیه بر داده های مخدوش اقتصادی و نیز بی توجهی به جوانب قانونی فعالیت سیاسی، باعث آن بوده اند که چپ اسلامی ذات شناسی طبقاتی جامعه را بر جای ارزیابی سیاسی بنشانند. نتیجه آن که بسیاری از نیروهای اجتماعی و سیاسی فعال جامعه که می توانستند نقش مثبتی در ساماندهی قانونی کشور ایفا کنند، یا از صحنه سیاسی کشور به کل محو شدند و یا اینکه مجبور شدند برای حفاظت خویش از موج تهاجمی چپ اسلامی و برای حفظ بقایشان، رهبری سیاسی گروه هایی را بپذیرند که توانایی استفاده از ابزارهایی را داشتند، مشابه ابزارهایی که چپ اسلامی برای تسویه سیاسی و اجتماعی از آن بهره می گرفت.

هر چند امروز چپ اسلامی بسیاری از شعارها و خط و مشی های پیشین خود را هم در زمینه اقتصادی و هم در زمینه سیاسی کنار گذاشته و در مجموع علاوه بر رویکرد به عمل بر زمینه قانونی، دیگر نه با ثروت اندوزی عناد می ورزد و نه با صاحبان ثروت، اما شواهد موجود حاکی از آن است که این رویکرد جدید بیشتر حاصل رؤیت شکست سیاست های پیشین است تا نتیجه اندیشه ای نو که بتواند

ابزار تدوین اقتصاد سیاسی جدیدی را که با شعار قانونگرایی و تأسیس جامعه مدنی خوانا باشد در اختیار این گروه قرار دهد. اولین نتیجه این ضعف در عدم امکان شناسایی دقیق مخالفان قانونی دولت فعلی آشکارا قابل رؤیت است.

شناخت مخالفان قانونی

رقابت بی سابقه ای که در انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری ایجاد شد، رسانه های عمومی و مطبوعات را بر آن داشت تا از حدود گفتاری که در سال های پیشین همواره بر فضای انتخاباتی حاکم بود، فراتر روند. در واقع، پنجمین انتخابات مجلس زمینه ساز تغییر رفتار سیاسی انتخاباتی بود. در آن انتخابات به ویژه به دلیل عکس العمل شدیدی که بخشی از نیروهای سیاسی کشور در مقابل تلاش «جمعی از کارگزاران سازندگی» برای سامان دادن فعالیت سیاسی خویش در شکلی جدید از خود نشان دادند، جامعه سیاسی کشور برای اولین بار پس از سال های اول انقلاب به وجود اختلاف سلیقه های شدید میان گروه های مجاز به فعالیت سیاسی پی برد. فاصله زمانی میان آشکار شدن این اختلاف سلیقه و برگزاری انتخابات مجلس پنجم کمتر از آن بود که به گروه های فعال سیاسی اجازه دهد به تبیین دقیق تر مواضع خود بپردازند تا بر اساس آن، همبستگی های نوی در میان آنان شکل بگیرد، و همچنین کوتاه تر از آن که به عموم مردم فرصت عکس العمل لازم را برای مشارکت وسیع در انتخابات بدهد. اما، همین آزمون چند ماهه کافی بود تا مقدمات تحرکات نوینی را هم در میان نیروهای سیاسی و هم در میان اقشار وسیعی از جامعه فراهم آورد. ششمین انتخابات ریاست جمهوری بر یک چنین زمینه ای شکل گرفت.

در عین حال، فراهم بودن زمینه را نه می توان بازتابی از وسعت دید نیروهای درگیر به شمار آورد و نه شاهدهی بر روشن بودن پیوستگی های اجتماعی آنها دانست. در حقیقت، با توجه به تعدد نیازهای برآمده از تجربه شهرنشینی که نمی تواند فقط به حوزه سیاسی محدود گردد و نیز با عنایت به محدودیت تاریخی و اجتماعی نیروهای سیاسی کشور، اگر جز این بود جای تعجب داشت. به همین دلیل، اگر چه در ششمین انتخابات ریاست جمهوری برنامه ای که بازتاب تعارضات جامعه مدنی با وجه غالب سیاسی در کشور بود از برنامه ای که بر تداوم این وجه غالب اصرار داشت، کاملاً قابل تشخیص بود، اما گفتار سیاسی طرفداران دو رقیب هنوز عمدتاً بر اساس شناسه های تاریخی و تجربیات خصوصی هر یک که بیشتر به نشین رقابت های ناگفته و ناشکفته سال های گذشته، یعنی سال های پس از پیروزی انقلاب بود، شکل گرفت.

جناح اکثریت مجلس، سعی کرد با استفاده از ابزارها و اسباب های دولتی که در اختیار داشت و سپس با توسل به حربه رویارویی تن به تنی که در انتخابات مجلس چهارم و پنجم به او اجازه داده بود موفقیتی کسب کند، به میدان بیاید؛ و طرفداران جناح مقابل علیرغم آنکه از چند ماه مانده به انتخابات،

بالاخره به اولویت مواضع سیاسی بر جهت گیری های اقتصادی واقف شدند و گروه «کارگزاران» را با خود همراه کردند، اما در طی راه با گفتاری تجدید بیعت کردند که خاطره سال های تفوق سیاسی شان را در اذهان زنده می کرد. در گفتار این گروه، جناح رقیب از یک سو به «جناح انحصار طلب» و از سوی دیگر به «جناح بازار» یا «نمایندگان سرمایه داری تجاری و دلالی» توصیف گشت.^۲ طرفداران میرحسین موسوی که با انصراف وی از کاندیداتوری، به پشتیبانان پر و پا قرص محمد خاتمی تبدیل شدند، پیش از آن که کاندیدای جدید فرصتی برای تبیین مواضع اقتصادی خویش بیابد، اعلام کردند که «خط امام و نیز کاندیدای برگزیده اش با حاکمیت اقتصاد بازار راست سنتی» که در نهایت، خدای ناکرده، می تواند به دیکتاتوری بازار منجر شود، مخالفند.^۳ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در این دوره در مقام سخنگوی خط امام ایفای نقش می کرد، علیرغم همسویی عملی آشکاری که بین این نیروها و طرفداران سیاست «تعدیل اقتصادی» به وجود آمده بود، نه فقط سعی در تغییر گفتار شعاری خویش در ارتباط با مسائل اقتصادی نکرد، بلکه بر عکس بر این موضع خویش اصرار ورزید که «وقتی قانون راه را بر دلال ها باز می گذارد و سیاست اقتصادی بازار رفتار سرمایه دار را مشروع و موجه قلمداد می کند و پولدار شدن به عنوان ارزش در این سیستم مطرح می شود، بدگویی از پولدار و ثروتمند به صورت شعار باقی می ماند».^۴

طرفه آن که حتی مخالفت جناح اکثریت مجلس با سیاست های تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی هنگام ارائه لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی کشور، نیز نتوانست عصرما را به ارزیابی مجدد گفتارش وادار سازد. عصرما در توضیح مخالفت جناح اکثریت مجلس با سیاست «تعدیل اقتصادی» هاشمی رفسنجانی^۵، یعنی در توضیح این مسئله که چرا این روزها حتی «جناح بازار» هم به دفاع از عدالت اجتماعی برخاسته است، به توصیفی که بیشتر حاکی از نیت شناسی و ذات شناسی جناح اکثریت مجلس است اکتفا کرد و نوشت: «... جناح بازار وقتی صحبت از عدالت اجتماعی می کند به دلیل اعتقادی که به اقتصاد آزاد و سرمایه داری تجاری دارد، عمدتاً دریافت صدقات و نذورات از ثروتمندان و اعطای آنها را به مستمندان و فقیران مد نظر دارد».^۶ همچنین ارزیابی منفی عصرما از نتایج سیاست های ضدسرمایه داری و مصادره ای آغاز انقلاب نیز باعث تغییر بیش این گروه نشد. در مقاله ای تحت عنوان «سرمایه داری سنتی، چاله یا چاه؟»، عصرما می نویسد: «نظام جمهوری اسلامی ... بلافاصله پس از استقرار، به مبارزه با سرمایه داران بزرگ و وابسته پرداخت و به سرعت به ملی و مصادره کردن مؤسسات اقتصادی وابسته به این قشر از سرمایه داران پرداخت. از آنجا که سرمایه ها و امکانات اکثر سرمایه داران دلال، برخلاف اقشار مولد که دارای مؤسسات تولیدی و بنگاه های اقتصادی بزرگ و شناخته شده بودند، به سادگی قابل شناسایی و کنترل نبود، متأسفانه این قشر سرمایه دار (دلال)، پس از پیروزی انقلاب به حیات انگلی خود، حتی قدرتمندتر از گذشته و بدون حضور رقبای مولد و مدرن خود، ادامه داد و با بهره جویی از بی ثباتی های سال های نخست پیروزی،

بحران های ناشی از جنگ تحمیلی و سیاست های ناصواب اقتصادی پس از جنگ فربه تر و ذی نفوذتر از گذشته، حتی در صحنه های سیاسی ظاهر می شود»^۷. اما علیرغم این تحلیل، عصرما همچنان بر گفتمان افشاگرانه خود پافشاری کرد و تنها نتیجه ای که از این تجربه تلخ گرفت آن بود که «سرمایه دار می تواند متدین یا بی دین، بارحم یا خشن، بادرده یا بی غیرت، تحصیل کرده یا بی سواد و به لحاظ زندگی مدرن یا سنتی و حتی در جهت گیری سیاسی چپ یا راست باشد. اما سرمایه داری به عنوان یک نظام سیاسی-اقتصادی دارای روح و ماهیت یگانه ای است و در صورت حاکمیت آن در یک کشور پیامدهای واحدی به همراه خواهد داشت»^۸. یعنی بازگشت مجدد به مواضع اصلی و اولیه گروه های چپ اسلامی در سال های اول انقلاب.

عصرما در متنی که به عنوان پیش نویس برنامه اقتصادی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ارائه داد، - هر چند با لحنی مؤدبانه تر - بار دیگر، بر یکی بودن تجارت و دلالتی تأکید کرد و برنامه اش را تغییر جهت دادن اعتبارات مربوط به بخش خصوصی در سیستم بانکی تعریف کرد، تا اعتبارات مربوط به بخش خصوصی که عجالتاً به طرق مختلف نصیب بخش تجاری و دلال شده و موجب بروز مشکلات بیشتری در اقتصاد کشور به ویژه در افزایش میزان تورم شده است . . . به نفع بخش خصوصی مولد و مفید» سوق داده شود «تا هم تولید ملی افزایش یابد و هم فرصت های اشتغال جدید برای بیکاران فراهم آید»^۹. علاوه بر این، عصر ما بر این نظر است که «به منظور جلوگیری از کاهش



قدرت خرید طبقات محروم جامعه و نیز پرداخت یارانه به تولید کالاهای ضروری و به ویژه محصولات کشاورزی، برنامه پرداخت یارانه به مصرف کننده و تولید کننده باید ادامه پیدا کند، چرا که «این رویه بارها اثربخشی خود را در زمینه افزایش تولید و انگیزه برای گسترش واحدهای تولیدی در کشورهای گوناگون نشان داده است»^{۱۰}.

اما هر چقدر رقابت های انتخاباتی بیشتر اوج می گرفت و هر قدر تحرکات جناح اکثریت مجلس بیشتر شکل مبارزه جویی به هر شکل و به هر وسیله ای را می گرفت؛ حتی آن لحن مؤدبانه نیز به کناری گذاشته شد و افشای «بازار» و «سرمایه داری تجاری» بیشتر به عنوان یگانه حربه بسیج کننده احساسات از طرف مخالفان این جناح مورد استفاده قرار گرفت. عصر ما هدف جناح خط امام از کسب قدرت را، گرفتن «مجال سودآوری از بخش تجاری و دلال صفت و انگلی»^{۱۱} اعلام کرد. هر تهاجم و بی حرمتی نسبت به کاندیدای خط امام به پای «انصار سرمایه» و «انصار بازار» گذاشته می شد و علناً گفته شد که «گروهک انصار... مهارش دست بازار»^{۱۲} است.

به این ترتیب و پس از گذشت قریب به دو دهه تجربه ناموفق سیاست مصادره کارخانجات تولیدی و اموال سرمایه داران و نیز پیرو از سرگذراندن تجربه سیاست تعدیل اقتصادی، عصر ما که در این دوره یگانه گروهی است از نیروهای خط امام که با صراحت و شفافیت به ارائه دیدگاه های خرد و کلان اقتصادی اش همت می گمارد، به گفتاری در این زمینه روی می آورد که طایق النعل بالنعل همان گفتار نیروهای چپی است که در دو دهه پیش از انقلاب، عمدتاً به دلیل غلبه نوعی تفکر چپ گرایانه و به ویژه مائوئیستی بر اندیشه سیاسی شان تحلیل ها و تقسیم بندی هایی را بر واقعیت جامعه سوار کردند که جز تضعیف نیروهایی که می توانستند حداقل پشتیبانان قانون گرای در جامعه باشند، حاصلی نداشت.

از اواخر سال های دهه ۱۳۴۰ و دهه ۱۳۵۰، تصویری بر ذهنیت نظریه پردازان سیاسی چپ در ایران غالب شد که نتیجه آن جز آفت شدید اعتبار اجتماعی و سیاسی بازار، یا همان تجار و صاحبان صنایع به منزله یک طبقه اجتماعی در ایران چیز دیگری نبود. این تفکر تفکیکی را وارد گفتار سیاسی چپ در ایران کرد که سرمایه داران را به دو گروه خیالی تقسیم می کرد: تاجران در یک سو و صنعتگران در سوی دیگر. در این تقسیم بندی صنعتگران به عنوان مولدان کار و تولیدکنندگان کالا به مقام «بورژوازی ملی» ارتقا یافتند و در این مقام، به عنوان نیروهای «ضد امپریالیست» و «ملی» همه جا، هم پیمانان نیروهای مردمی ای شناخته شدند که در جدال با بزرگ ترین «دشمن خلق» یعنی «امپریالیسم» بودند. و در مقابل، گروهی دیگر از صاحبان سرمایه را دارم که وجودشان و ثروت شان را مدیون تجارت با همان «امپریالیسم» است و مقامی جز کارگزاری نیروهای خارجی نداشته اند. در ادبیات سیاسی این دوره، از اینان با نام های همچون «بورژوازی وابسته»، «بورژوازی کمپرادور» یاد شده و به عنوان «دشمنان خلق» در کنار بی اعتبارترین نیروهای سیاسی جامعه قرار گرفتند. بدین ترتیب تجار که به شهادت خارجیانی که در قرن سیزدهم هجری از ایران بازدید کردند «از محترم ترین قشر ها

بودند و مردم احترام زیادی برای آنها قایل بودند^{۱۳} و به تأیید اکثر قریب به اتفاق مورخان تاریخ انقلاب مشروطیت «سهم مؤثری در انقلاب مشروطه داشتند»^{۱۴}، در گиро دار تحولات اجتماعی دوران پهلوی ها به طبقه ای تبدیل شدند با یک نقش سیاسی منفی.

ارائه نقشی که تجار در تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی ایران در دو سده اخیر ایفا کرده اند، حتی به صورت خلاصه از حوصله این مقاله خارج است. آنچه در اینجا می خواهیم به آن اشاره کنیم فقط این مسئله است که چگونه به واسطه غلبه اندیشه ای بر ذهن تحلیل گران سیاسی چپ در ایران -اندیشه ای که همه شواهد تاریخی عکس آن را نشان می دهد- قشر مهم و وسیعی که هم در تاریخ معاصر ایران از جایگاه ویژه و مهمی برخوردار بوده است و هم در تأسیس و تحکیم وحدت ملی کشور از دیرباز نقش مثبت و غیرقابل انکاری را ایفا کرده است، از بدو پیروزی انقلاب دائماً مجبور به عقب نشینی سیاسی شده، تا آنجا که امروز مجبور به پذیرش سرکردگی سیاسی گروهی اجتماعی است که ثروتش را نه از تجارت و تولید که به واسطه آنچه عموماً رانت نامیده می شود، به دست می آورد.

در واقع تفکیک میان سرمایه های تجاری و اقتصادی نه در آغاز کار، یعنی در سرآغاز صنعتی شدن ایران تفکیکی بجا بود و نه پس از آن در دوره های صنعتی شدن شتابان دوران پهلوی ها. در واقع می دانیم که در آغاز کار برخی از همین تجار بودند که «همراه با تجارت به سرمایه گذاری در صنایع اقدام می نمودند و تمایزی میان سرمایه داری تجاری و صنعتی نبود»^{۱۵}. درست است که نقش تجار در زمینه سرمایه گذاری صنعتی در مقایسه با سرمایه گذاران خارجی ناچیز بود و از آن همطرازی و همسنگی ای که تجار ایرانی با غربی ها در تجارت داشتند، در صنعت خبری نبود، اما دلیل این امر را نمی توان در وابستگی احتمالی تجار به غرب و یا در نوع و کیفیت سرمایه آنان جستجو کرد. در واقع «به خاطر نبود تخصص در فعالیت های اقتصادی (مانند تولیدات صنعتی، واردات و صادرات کالا، بانکداری و ملکداری) تمایز میان سرمایه داری وابسته و سرمایه داری ملی بسیار دشوار می نمود و در بیشتر موارد برهم انطباق پیدا می کرد»^{۱۶}. ارقام و فهرست هایی که از بزرگترین صاحبان صنایع و تجار بزرگ در سال های آخر حکومت سلطنتی در اختیار داریم مؤید این ادعاست که صنایع بزرگ و مجتمع های صنعتی بزرگ، عمدتاً توسط تجار تأسیس شدند. از این جمله اند، کارخانجات ایران ناسیونال که توسط خیامی تأسیس شد. خیامی پیش از این، در زمینه واردات و صادرات فعال بود و مهم ترین فعالیت اقتصادی وی پیش از رویکرد به صنعت، صادرات خشکبار بود. همین امر در مورد گروه صنعتی بهشهر که اولین سنگ بنای آن در سال های اولیه دهه ۱۳۲۰ گذاشته شد، صادق است. صاحبان این مجتمع صنعتی -کشاورزی، یعنی خانواده لاجوردی، پیش از رویکرد به صنعت و حتی همزمان با سرمایه گذاری در صنعت به واردات و صادرات کالاهای مصرفی، مواد خام و منسوجات اشتغال داشت. در این دوران از صاحبان صنایعی نیز می توان نام برد که فعالیت های خود را نه در بخش تجاری که در بخش تولید کوچک و کارگاهی آغاز کردند، اما پس از موفقیت در زمینه تولید صنعتی به

امور تجاری نیز روی آوردند. تجارتی که تا حدود زیادی چه در زمینه واردات و چه در زمینه صادرات، بخش لاینفکی از فعالیت صنعتی آنها محسوب می شد. به عنوان مثال می توان از کارخانجات ارج نام برد که در آغاز کار، کارگاه فلزکاری ای بیش نبود و سپس در مرحله اول به کمک اعتبارات داخلی رشد کرد و حتی موفق به جلب سرمایه گذاری خارجی گشت. نظر به رشد و توسعه سریع کارخانجات ارج و نیز برآورده کردن نیاز مبرم داخلی، کارخانه ارج این امکان را داشت که با استفاده از اعتبارات کلان مالی در زمینه تجارت به وارد کردن اجزای مورد نیاز برای ساخت تولیدات خود مبادرت کند. گروه صنایع ملی که از جمله صاحب کارخانه کفش ملی بود نیز پیشینه ای مشابه دارد. خانواده ایروانی پس از کسب موفقیت در زمینه تولید صنعتی در حوزه های تولیدی دیگر مانند صنایع غذایی و نیز خدماتی مانند حمل و نقل بین المللی نیز فعال شدند. همچنین می توان از بازاریان صاحب نامی چون برخوردارها، اخوان ها و... نام برد که در مجموعه فعالیت های اقتصادی شان هم تجارت و هم تولید صنعتی همزمان جریان داشت.

در ارزیابی فعالیت های صاحبان صنایع در اواخر دوران رژیم سابق مسلماً می توان از رویکرد بیشتر سرمایه داران به فعالیت های مالی مانند تأسیس بانک ها و بیمه های خصوصی، فعالیت های خدماتی مانند کسب نمایندگی های خارجی - هم برای واردات کالاهای مصرفی و هم برای تولید و سپس ارائه خدمات بعد از فروش -، فعالیت های توزیعی مانند تأسیس فروشگاه های زنجیره ای و... اشاره کرد، اما مسلماً نمی توان تفکیکی میان سرمایه دار تجاری و سرمایه دار صنعتی قایل شد^{۱۷}.

امروز نتیجه اقتصادی ای که از تفکیک این دو نوع سرمایه به عنوان دستمایه مصادره های سال های اول انقلاب به وقوع پیوست، آشکارتر از آن است که نیاز به تأکید مجدد داشته باشد. شاید فقط یادآوری دو رقم در مورد اشتغال در زمینه صنایع و معادن کفاف یادآوری ابعاد ماجرا را بدهد: علیرغم افزایش حدود ۴۰٪ به تعداد نفوس کشور، اشتغال در بخش صنعتی از یک میلیون و ۶۷۲ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ به یک میلیون ۴۵۱ هزار نفر در سال ۱۳۶۵ کاهش یافت، و تعداد شاغلان در بخش معدن از ۹۰ هزار نفر به ۳۲ هزار نفر افت کرد^{۱۸}.

تبعات سیاسی

امروز بخشی تبعات از لحاظ اقتصادی منفی بینشی که در خطوط پیشین تأثیرش را بر سیاست های اقتصادی سال های اول انقلاب بازگو کردیم کاملاً شناخته شده هستند و ارقام و اعداد ضررهای ناشی از آن در دسترس همگان. و با توجه به همین تبعات است که سیاست های مزبور موضوع سنجش و بررسی قرار گرفته اند و به میزان زیادی تغییر یافته اند. یعنی همانطور که دیدیم، حتی به هنگام اتخاذ رادیکال ترین مواضع، حداقل دیگر از مصادره اموال سرمایه داران «زالو صفت» صحبتی نمی شود. اما از آنجا که خود این بینش مورد نقد قرار نگرفته است، اولاً در بسیاری از مسائل همچنان سیاست

اقتصادی به روال گذشته ادامه دارد و دوم تبعات از لحاظ سیاسی منفی و مخرب این بینش ابدأ مورد بحث قرار نمی گیرد .

می دانیم که مصادره اموال و سرمایه ها تنها یکی از فصول برنامه ای بود که با هدف تضمین منافع اқشار آسیب پذیر و توزیع عادلانه تر در آمدها در سال های اول انقلاب به اجرا گذاشته شد؛ فصول دیگر این برنامه عبارت بودند از سهمیه بندی امتیازات واردات کالا، تعیین سهمیه های صادراتی، قیمت گذاری پایین محصولات کشاورزی، پایین نگاه داشتن نرخ ارز، مجوزهای مربوط به تأسیس واحدهای صنعتی، تخصیص زمین های دولتی و عمومی و واگذاری امکانات دولتی مانند برق و آب با قیمت های نازل برای برخی از پروژه ها، تخصیص اعتبارات بانکی از طریق کانال های تصمیم گیری فردی و اداری، قیمت گذاری در سطحی پایین تر از قیمت تعادلی برای محصولات تولیدی خصوصی و دولتی و . . .

حال اگر به تک تک این فصول بنگریم، به روشنی می توانیم مشاهده کنیم که همه این عوامل و فارغ از نیت و هدفی که در طراحی و اعمالشان وجود داشته است، موجب پدید آمدن اقتدار می هستند در زمینه اقتصادی که امکاناتی را برای کسب نوع ویژه ای از درآمد در اختیار دارنده آن قرار می دهد. یعنی، کسب درآمد نه از طریق تولید یا تجارت، بلکه از طریق فروش امتیازاتی که عموم از آن محروم



اند. در واقع ایجاد هر گونه محدودیتی، اعم از امتیازات انحصاری، لزوم در اختیار داشتن مجوزهای ویژه، ایجاد سهمیه بندی... برای کسانی که این ابزار را در اختیار دارند امکاناتی برای کسب درآمد و ثروتی ایجاد می کند که نه فقط کمترین فایده و سازندگی ندارد، بلکه کاملاً نیز مخرب است. در واقع این محدودیت ها موجب پدید آمدن قشری است در جامعه که متخصصان نام «جستجوگران رانت» را بر آنان گذاشته اند^{۱۹}. آنگاه که بدانیم که فقط «رانت اقتصادی ناشی از سهمیه بندی واردات در ترکیه برای سال ۱۹۶۸ معادل ۱۵٪ کل تولید ناخالص ملی این کشور برآورد شده است»^{۲۰}، می توانیم به مقدار ثروتی پی ببریم که در ایران با توجه به انواع و اقسام انحصارات قانونی و عملی ای که در آن وجود دارد^{۲۱} و طومار وسیع مجوزها و محدودیت ها و سهمیه ها که همه مولد رانت اقتصادی است، کسب می شود و به طبع آن، به میزان قدرت و نیروی سیاسی ای که می تواند برای حفاظت از آن بسیج شود، آگاه گردیم.

در واقع مجموعه سیاست های اقتصادی دولت پس از انقلاب و در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی بر این اساس فکری پی ریزی شده بود که دست سودجویان و سرمایه داران از مراکز تولید ثروت کوتاه شده و به طبع آن نقش سیاسی این گروه که دسترسی آسانشان به اعتبارات بانکی از وابستگی به رژیم گذشته حکایت می کرد و نیز ثروت اندوزی شان از طریق تجارت، وابستگی شان را به نیروهای بیگانه اثبات می کرد، نیز از بین برود. و به جای تمامی این افراد، دولت دلسوز و مردمی خود می بایست رأساً زمام کارها را به دست گیرد، یا آن که با کنترل شدید منابع تخصیص اعتبار و مجوز و سهمیه های گوناگون فقط کسانی را در تولید ثروت شرکت دهد که صلاحیت سیاسی شان را تأیید کرده بود. گروه هایی که در این سال ها در سیاست کشور دست بالا را داشتند بر این نظر بودند که این سیاست، هم توسعه اقتصادی را به همراه خواهد داشت، زیرا سرمایه ها خرد نشده و به سمت برنامه های صنعتی و کشاورزی مولد ثروت سوق داده خواهد شد؛ عدالت اجتماعی را تضمین خواهد کرد، زیرا دولت بر توزیع ثروت در جامعه نظارت خواهد کرد و دست آخر ثبات سیاسی نظام را نیز به همراه خواهد آورد، زیرا اقتدار اقتصادی اگر هم در دست دولت باقی نماند، در اختیار افراد و گروه هایی خواهد بود که پیوندی جانانه با نظام دارند. اما «این نکته اساسی که در نفس دخالت های اداری دولت در تخصیص منابع، عامل انتقال رانت نیز نهفته است، هرگز مورد توجه قرار نگرفت. در طی این سال ها، توزیع کالاها و منابع دیگر مانند ارز و زمین از طریق تریبات اداری، زمینه ساز انتقال حجیم رانت را فراهم ساخته است...»^{۲۲}.

بدین ترتیب نیروهایی که هدایت دولت را در دهه اول انقلاب به عهده داشتند، با تفکیک سرمایه داران به دو گروه خیالی تجار و صاحبان سرمایه، اولاً بخش وسیعی از کسانی را که متولی این هر دو فعالیت در کشور بودند از صحنه حذف کردند و با اعمال محدودیت های شدید، بخشی را که حذف نشده بود زیر نظر گرفتند. نتیجه این کار آن بود که در زمینه اقتصادی، اگر هم توزیع عادلانه تری از

ثروت را در کشور ایجاد کرد، اولاً به دلیل ناتوانی در به حرکت آوردن چرخ های تولید، در واقع به تقسیم ذخائر ملی منجر شد و پس از پایان یافتن این ذخائر نیز به تقسیم عادلانه فقر در جامعه. و در حوزه سیاست نیز، زمینه برآمدن گروهی ثروتمند را در جامعه فراهم آوردند که امکان ثروت اندوزی شان فقط منوط به در اختیار داشتن اهرم های توزیع ثروت حاصل از رانت بود. گروهی که با توجه به حجم عظیم تولید ثروت حاصل از رانت و نیز با توجه به این که تملک این نوع از ثروت عمده‌تأ به واسطه در اختیار داشتن زمام قدرت دولتی میسر است، آماده بودند و هستند که از هر ابزاری برای کسب این قدرت استفاده کنند.

به عبارت دیگر با اتخاذ بینشی ناصحیح، گروهی اجتماعی که به واسطه سرمایه‌هایی که در صنعت و تجارت به کار انداخته بودند و دستکم می توانستند به منزله نیروهای قانون‌گرا در جامعه فعالیت کنند، از میان برداشته شد یا مجبور به اختفا گشت، تا جای خود را به گروهی بدهد که ثروت اندوزی اش نه با قانون‌گرایی و ضابطه مندی خوانا بود و نه با تولید و تجارت. گروهی که اگر مطمئن شود که از این طریق می تواند کنترل توزیع رانت را در اختیار بگیرد می تواند بسته به شرایط، هم به دفاع از برنامه های جلب سرمایه دولت هاشمی بپردازد، و نیز می تواند، اگر دریابد که سیاست های تعدیل با حذف پارانه ها، یکسان ساختن نرخ ارز، از بین بردن سهمیه ها و تخصیص اعتبارات بانکی بر اساس ضوابط ثابت و نه سلائی فردی، از میزان تولید رانت در کشور خواهد کاست و در نتیجه منابع ثروت اندوزی اش را محدود خواهد نمود، بر ضد او قد علم کند، به نقاد سیاست تعدیل اقتصادی تبدیل شود و پرچم مبارزه علیه ثروت های بادآورده را به دست گیرد. ۲۳ اینک، همین گروه با توجه به پیشینه برنامه ها و تفکرات نیروهای خط امام، بار دیگر با گفتاری که بر آزادی اقتصادی اصرار دارد، همصدا گشته است. اما از سوی دیگر، باز هم فقط به صرف مخالفت با دولت، در مقام نقد برنامه های تنش زدایی دولت در زمینه سیاست خارجی برآمده و به هر ابزاری برای طرد و افشای سیاست های دولت در این زمینه می پردازد. استقراض از بانک مرکزی را خلاف اصول اقتصاد آزاد می داند، اما با واقعی سازی قیمت فرآورده های نفتی مخالفت می کند.

آنچه در این شرایط، شاید مهم تر از درك دلایل توسل این گروه به هر نوع ابزار برای بدست آوردن قدرت دولتی نیز مهم تر باشد، آن است که به دلیل بی سیاستی طرفداران دولت فعلی، همین گروه که در واقع به واسطه نوع کسب درآمدش عمیقاً با ثروت اندوزی از طریق تجارت یا صنعت عناد دارد، توانسته است در مقام مدافع سیاسی تولیدکنندگان ثروت در جامعه، یعنی صاحبان صنایع و تجار عمل کند. دلیل این امر جز آن نیست که تدریوی های سال های اول انقلاب، یعنی مصادره بی محابای اموال صاحبان سرمایه و ابراز تنفر از وجود این افراد که بخشی از گفتار دائمی مسئولان امور اجرایی را در آن سال ها تشکیل می داد و تحلیل های نادرست از پایگاه اجتماعی گروه های مختلفی که متفقاً امروز در نقش مخالفان قانونی دولت نقش ایفا می کنند، یعنی تحلیل هایی که بر اساس آن،

«جستجوگران رانت» «جناح بازار» خوانده می شود، باعث شده است که خود بازار یعنی مجموعه صاحبان سرمایه های صنعتی و تجاری با تمام تنوع و گوناگونی مستتر در آن، نیز برای حفاظت خویش، یا سکوت محض اختیار کند، و یا فرادستی سیاسی این ثروتمندان جدید را پذیرفته و تلاشی برای تمایز خود از آنان انجام ندهند. اما این همسویی عملی نباید مانع از آن شود که نیروهای طرفدار دولت وجود دو گروه با توانایی های کاملاً متفاوت در میان مخالفان قانونی خویش را نادیده بینگارد. یکی گروهی که هر چند از منظر اقتصاد آزاد، اما به هر رو کاملاً توانایی و تمایل به پیوستن به برنامه ای را دارد که هدفش توسعه و تحکیم قانونگرایی، حذف انحصارات گفته و ناگفته، تش زدایی در روابط بین المللی کشور است و گروه دومی که جز گرفتن قدرت دولتی و بدست آوردن اهرم های کنترل رانت اقتصادی برنامه دیگری برای ثروتمند شدن ندارد. تمامی مواضعی که چه در زمینه سیاست خارجی و چه در حوزه مسائل اقتصادی مطرح می شود، در مقابل الزام دسترسی به منابع توزیع رانت، «تاکتیکی» بیش نیستند. هر کاری و ابزاری و گفتاری که بتواند راه بدست آمدن قدرت دولتی را هموار سازد، می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

وقوف به این امر ایجاب می کند که طرفداران دولت فعلی با پیش کشیدن سیاست هایی که زمینه های تولید رانت اقتصادی را از میان بردارد، تمایز میان این دو گروه را آشکار سازند و از این طریق هم دامنه نیروهای طرفدار قانونگرایی را گسترش داده و هم نیروهایی را که در استفاده از ابزار خشن و فراسر قانون برای بدست آوردن قدرت دولتی ابایی ندارند، در صحنه سیاسی منزوی سازند. در غیر این صورت، این نیروها با کشاندن مبارزه سیاسی به خارج از چارچوب های مصالحه جوینانه و قانونی می توانند با در دست گرفتن ابتکار سیاسی، هر روز فضا را برای دولت تنگ تر کرده، وی را به بازی در زمینی که نمی خواهد و نهایتاً نیز امکان باختش در آن، بیشتر از بردش است، بکشانند.

کمیته پژوهشی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشت ها

- ۱- برای نمونه ای از نقد این دیدگاه از جمله بنگرید به، مراد تقفی، «چپ اسلامی و آزمون مجدد قدرت»، گفتگو، ش ۱۸، زمستان ۷۶، صص ۱۲۳-۱۳۸.
- ۲- برای نمونه هایی از این نامگذاری به شماره های مختلف عصرما در فاصله ماه های بهمن ۱۳۷۵ و خرداد ۱۳۷۶ بنگرید. جالب توجه است که روزنامه های ایران و همشهری، علیرغم آن که به واسطه نزدیکی شان با «جمعی از کارگزاران سازندگی» و دولت هاشمی رفسنجانی قاعده‌تاً نمی بایست به این نام گذاری ها تن دهند، به طور غیر مستقیم و با تکرار تحلیل های نشریات خارجی، عملاً به این جمع پیوستند. به عنوان نمونه روزنامه ایران مورخ ۷۵/۱۲/۱ به نقل از خبرگزاری آلمان نوشت: «... ناطق نوری از حمایت تجار قدرتمند بازار ... برخوردار است». همین روزنامه دوبار به نقل از هفته نامه مهد چاپ لندن نوشت: «وی [ناطق نوری] رابطه نزدیکی با بازار دارد و ممکن است در دوران ریاست جمهوری وی، تجارت و واردات بر سرمایه گذاری های صنعتی اولویت داده شود»، ایران، ۴ اسفند ۱۳۷۵. و «ناطق

نوری با تجار بازار ارتباط دارد و... ایران، ۶ اسفند ۱۳۷۵.

۳- «بازار معادل نظام نیست»، عصرما، ۲۱ آذر ۷۵، سال ۳، شماره ۵۹، ص ۱.

۴- سلامتی در گفتگو با هفته نامه ارزش ها مورخ ۷۵/۱۰/۹، به نقل از عصرما، ۱۹ دی ۷۵، سال ۳، شماره ۶۱.

۵- یکی از مباحثی که می توانست در درک تفاوت های موجود میان حامیان دولت هاشمی راهگشا باشد و نیز این فرصت را به جناح خط امام می داد که هم به دلایل شکست سیاست های اقتصادی دوران اولیه زمامداری خویش پی ببرد و هم مبانی سیاست اقتصادی جدیدی را که هم به صنعتی شدن کشور کمک رساند و هم حافظ منافع اقشار آسیب پذیر باشد، انتقادهایی بود که جناح اکثریت مجلس به برنامه دوم اقتصادی کشور که توسط هاشمی رفسنجانی به مجلس ارائه شد، وارد دانست. مخالفت این گروه با برنامه خصوصی سازی، تأکیدش بر تداوم کنترل دولت بر بانک مرکزی و... از جمله سرفصل های این انتقاد...دند. جالب توجه آنکه محمد جواد باهنر خود با اشاره به این مباحث راه را به کسانی نشان داده بود که می خواستند به تفاوت دیدگاه های اقتصادی این دو گروه که متفقاً در دوره ای از دولت هاشمی رفسنجانی حمایت می کردند، پی ببرند: «اگر کسی بخواهد تفاوت برنامه و سیاست های جناح ما با دولت آقای هاشمی را درک کند، بهتر است به تفاوت های لایحه برنامه دوم توسعه که از سوی دولت ارائه شد و قانون برنامه دوم که هر سوی مجلس تصویب شد، توجه نماید. بین لایحه برنامه دوم و قانون برنامه دوم اختلاف زیادی وجود درد. اختلاف ما عمیق بود و به همین جهت تغییرات زیادی هم در لایحه پیشنهادی دولت داده شده». به نقل از کار و کارگر، ۷۵/۸/۱.

۶- «پرسش و پاسخ»، عصرما، ۳ بهمن ۷۵، سال سوم، شماره ۶۲.

۷- «سرمایه داری سنتی؛ چاله یا چاه؟»، عصرما، ۲۳ فروردین ۷۶، سال چهارم، شماره ۶۶.

۸- همان

۹- «پرسش و پاسخ»، عصرما، ۳ بهمن ۷۵، سال سوم، شماره ۶۲.

۱۰- همان

۱۱- عصرما، ۱۷ بهمن ۷۵، سال سوم، شماره ۶۳، ص ۲.

۱۲- عصرما، ۲۸ اردی بهشت ۷۶، سال چهارم، شماره ۶۹.

۱۳- آرتور دوگوینو، سه سال در آسیا، به نقل از چارلز عیسیوی، تاریخ اقتصادی ایران، قاجاریه

۱۳۳۲-۱۲۱۵ هـ. ق.، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران ۱۳۶۲، ص. ۵۲.

۱۴- منصوره اتحادیه (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم

مجلس شورای ملی)، نشر گستره، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۱۲.

۱۵- احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه، انتشارات زمینه، تهران

۱۳۵۹، ص. ۱۳۰.

۱۶- همان، ص. ۱۳۱.

۱۷- از جمله گناهایی که برای صاحبان صنایع به هنگام مصادره اموالشان در آغاز انقلاب برشمرده شد، یکی هم این بود که دسترسی آسانی به اعتبارات بانکی داشتند. به گمان ما، هم اکنون که «سوق دادن اعتبارات بانکی به سوی فعالیت های بخش خصوصی مولده» یکی از بندهای پیشنهادی برنامه چپ اسلامی شده است، جای آن دارد که ارزیابی و داوری جدیدی از این گناهان صورت گیرد. همین مسئله در مورد اتهام همکاری این صاحبان صنایع با شرکت های خارجی، که نتیجه ای جز ورود سرمایه و تکنولوژی به کشور نداشت.

۱۸- سالنامه آماری بانک مرکزی، ۱۳۷۶.

۱۹- محمد طیبیان، «رانت اقتصادی به عنوان یک مانع توسعه»، فصلنامه برنامه و توسعه، دوره ۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، ص ۴.

۲۰- همان، ص ۷.

۲۱- بررسی انحصارات دستگاه های دولتی در قوانین و مقررات موضوعه، سازمان امور اداری و استخدامی کشور، کمیته واگذاری امور و جلب مشارکت های مردمی.

۲۲- محمد طیبیان، «رانت اقتصادی...»، همان، ص ۲۲.

۲۳- به عنوان مثال دیگری در همین زمینه، یعنی در زمینه برخورد های متناقض این گروه با تجمع سرمایه خارج از دستگاه دولت می توان به تجربه صندوق های قرض الحسنه و شرکت های مضاربه ای رجوع کرد: فریبا عادلخواه، «شرکت های مضاربه ای و صندوق های قرض الحسنه: یک بررسی مردم شناختی»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۵، بهار ۷۶، صص ۱۱-۳۰.

کتابخانه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی